



«یکی دخمه کردش ز سُم ستور»

دکتر حمیدرضا شایگان فر^۱

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۱/۳/۲

چکیده

مصراع‌ی که عنوان مقاله‌ی حاضر قرار گرفته است، از مصاریع بسیار مشهور و بحث‌برانگیز فردوسی است. مصراع، مربوط به زمانی است که سهراب بر بازوان پدر، جهان را بدرود کرده است و رستم، قصد آن دارد تا برای فرزند، گوری بسازد اما می‌گوید اگر برای سهراب دخمه‌ای زرین بنا کنم، در نبود یا مرگ من این دخمه نیز از بین خواهد رفت؛ بنابراین: «یکی دخمه کردش ز سُم ستور»؛ این مصراع، معرکه‌ی آرای پژوهشگران شده است و محققانی چون مینوی، شفیع‌ی کدکنی، خالقی مطلق و... در باره‌ی آن قلم زده‌اند. نگارنده در

1. Email: hr_shayeganfar@yahoo.com

مقاله‌ی حاضر کوشیده است تا اولاً موافق با نظر مینوی (بر خلاف آرای پژوهندگان چون خالقی مطلق، شفیعی کدکنی و کزازی) نشان دهد که «سُم ستور»، در معنای رایجی که اول بار، بُنداری در ترجمه‌ی عربی خود از شاهنامه با سوء تفاهم آن را به «حوافر الخیل» (سُم یا ناخن چهارپایان) ترجمه کرد، نیست و به معنای جایگاهی است که معمولاً کشاورزان و چوپانان برای استفاده‌های گوناگون از جمله نگهداری احشام در زیر زمین می‌کنده‌اند؛ چنان که فردوسی یک بار دیگر نیز واژه‌ی «سُم» را در همین معنا در داستان «پادشاهی بهرام گور» به کار برده است. ثانیاً مسأله‌ی مهمی که تاکنون بی‌پاسخ مانده است، دلیل این کار رستم است؛ این که چرا او برای سهراب، دخمه‌ای از جایگاه ستور در زیر زمین می‌سازد؟! نگارنده سعی کرده است به سؤال فوق پاسخ دهد؛ در واقع اغلب پژوهندگان از آنجا که دلیلی برای این کار رستم نتوانسته‌اند ارائه کنند، به همان معنای رایج «سُم (ناخن) ستور» بسنده کرده و برای ساختن دخمه از «سُم» نیز توجیهاتی ارائه کرده‌اند که در ضمن مقاله خواهد آمد.

کلید واژه‌ها: شاهنامه، فردوسی، رستم، سهراب، دخمه، سُم ستور

مقدمه

در بخش پایانی داستان «رستم و سهراب»، زمانی که سهراب با دشمنی پدر، جان سپرده است، رستم، با دریغ و اندوه در باره‌ی ساخت مزاری برای سهراب چنین می‌گوید:

همی گفت اگر دخمه زرین کنم، ز مشک سیه گردش آگین کنم،
 چو من رفته باشم، نماند به جای و گرنه مرا خود جزاین نیست رای
 یکی دخمه گردش ز سُم ستور جهان ز زاری همی گشت کور
 (شاهنامه، ج ۲، ص ۲۴۹)^۱

ساخت دخمه از جنس «سُم ستور»، یا به شکل و شمایل سُم یا شاید نهادن سُم در گور سهراب یا گزیدن سُم (= سُمب، سُنبه، گودالی که معمولاً برای احشام در زیر زمین می‌کنده‌اند) به عنوان گور و ... باعث بحث‌هایی میان شاهنامه‌پژوهان شده است که به نظر

نگارنده به علت توجه نکردن این محققان به روند و فضای کلی داستان، باعث شده تا آنان برای حل مشکل معنایی این بیت، توجیهاتی ارائه کنند که به نظر درست نمی‌رسد.

پیشینه‌ی تحقیق

ظاهراً اول بار استاد مجتبی مینوی بود که (سال ۱۳۵۲ ش.) در باره‌ی این مصراع نظر داد؛ وی در تصحیح خود از داستان «رستم و سهراب»، ذیل بیت «یکی دخمه کردش ز سُم ستور...»، چنین آورد: «بنداری در ترجمه‌ی این بیت آورده است که «دفنوه و بنوا علیه تریهٔ من حوافر الخیل [سُم ستور]»، ظاهراً سُم را به معنی کُنده و محل استراحت چهارپایان در بیابان یا محلی مسقف که برای نگهداری فرآورده‌های لبنی در زمین تعبیه می‌شده، نفهمیده است؛ در حالی که سُم در این بیت با توجه به مفهوم دو بیت قبل از آن به معنی زاغه و شب‌گاه گوسفندان در بیابان است. بیت ۱۰۳۳ داستان بهرام گور، ج ۷، ص ۳۶۴ دیده شود» (مینوی، ۱۳۶۹: ۶۶).

مرحوم عبدالحسین نوشین نیز (در سال ۱۳۵۳ ش.) بعد از مینوی، همان نظر مینوی را با بسط بیشتر در فرهنگ شاهنامه (واژه نامک) آورد؛ وی با استعانت از فرهنگهای قدیمی فارسی مثل لغت فرس و فرهنگ جهانگیری می‌نویسد: «سُم، خانه‌ها باشد زیر زمین کُنده... جایی را گویند که در زمین یا در کوه بکنند و چنان سازند که درون آن توان استادن و خفتن... یعنی رستم به خود گفت: اگر دخمه‌ی زرینی بسازم، ساییده می‌شود و از بین می‌رود، پس دخمه‌ی مانند خانه یا آغل ستور ساخت» (نوشین، ۱۳۶۹: ۲۲۹). نوشین، سپس از ترجمه‌ی عربی بنداری ابراز شگفتی می‌کند که «سُم ستور» را در معنای حوافر، ج حافر به معنای ناخن چهارپایان یا همان سُم در معنای معروف گرفته و می‌افزاید: «با خرد جور نمی‌آید که رستم بگوید دخمه‌ی زرین به جای نمی‌ماند و آن وقت دخمه را از ناخن چارپایان بسازد.» (همان: ۲۲۹-۲۳۰).

در سال ۱۳۵۶ ش. دکتر خالقی مطلق مقاله‌ی در باره‌ی مصراع مورد بحث نوشت که خلاصه‌ی آن چنین است: «با توجه به تقدس سُم اسب در میان ایرانیان و اقوام هند و اروپایی و همچنین رسم دفن آلات و اشیایی از مرده همراه وی، رستم می‌گوید: اگر سهراب را همراه زیورآلات طلا دفن کنم، احتمالاً دزدان به گور سهراب دست‌اندازی خواهند کرد؛ از این رو در دخمه‌ی سهراب کنار جسد وی فقط به قرار دادن سُم اسب بسنده می‌کند و این که فردوسی

گفته است به جای ساختِ دخمه از زر، دخمه را از سُم ساخت، تغییری است که در مضمون بیت، بعدها به دست ایرانیان یا خود فردوسی حاصل شده است تا مطلب را معقول جلوه دهند. خالقی سپس به یادداشتی اشاره می‌کند که آقای محمود انواری برای ایشان فرستاده و با اشاره به کتاب معجم البلدان از یاقوت حَمَوی یادآور شده که در اسفَجین از قرای همدان، مناره‌یی به دستور شاپور پسر اردشیر (شاپور اول، پادشاه ساسانی، قرن سوم م.) ساخته شده بوده که در نمای بیرونی آن از سُم چهارپایان استفاده کرده بودند؛ همچنین به نقل از همین مأخذ آمده است که ملکشاه سلجوقی نیز در واقصه در راه مکه، به یاد شکار فراوان، مناره‌یی از سُم و شاخ شکارها ساخت. خالقی بعد از نقل یادداشت آقای انواری نتیجه می‌گیرد که اگر دفن سُم در کنار جسد سهراب را نادیده بگیریم، با توجه به یادداشت مذکور، احتمالاً به خاطر شکار بی‌رویه‌ی گور به دست رستم و ایرانیان، باید مقدار زیادی سُم در دسترس رستم بوده تا به جهت تقدس سُم، نمای بیرونی مدفن سهراب را با سُم چهارپایان تزئین کنند (خالقی مطلق، ۱۳۵۶: ۴۶۲-۴۷۰ با تلخیص).

آقایان دکتر انوری و شعار نیز در شرح خود بر داستان «رستم و سهراب» در سال ۱۳۶۳ ش. چنین آوردند: «یعنی رستم می‌گفت: اگر برای سهراب گوری زرین بسازم و پیرامون آن را با مشک بیالایم، با مرگ من از میان خواهد رفت و گرنه رای من همین است. آن گاه گوری از سُم چارپایان ساخت و جهانی را از ناله و شیون کور کرد، به سختی گریانید. از سیاق عبارت و نیز از شاهنامه‌ی بنداری برمی‌آید که رستم، قبر سهراب را از سُم چارپایان ساخت تا با گذشت روزگار از میان نرود... در نسخه‌ای به جای «ز سُم ستور»، «چو سُم ستور» آمده که بنا به ضبط، معنی روشن است؛ یعنی منحنی ساخت... منشأ ساختن گور از سُم چارپا معلوم نشد» (شعار، انوری، ۱۳۶۳: ۱۶۷).

در سال ۱۳۷۴ ش. استاد دکتر شفیعی نیز مقاله‌یی در باره‌ی مصراع مورد بحث منتشر کرد؛ دکتر شفیعی در ابتدا متذکر می‌شود که تا زمان نگارش مقاله‌ی ایشان، بحث چندانی در باره‌ی این مصراع صورت نگرفته؛ ابتدا از مجتبی مینوی تلویحاً گله می‌کند که چرا: «با وقار خاص خود، در تصحیح و شرح خود بر «رستم و سهراب»، موضوع را با سکوت برگزار کرده؟»^۲ و در ضمن با توجه به اشتراک مضامین مقاله‌ی دکتر شفیعی با خالقی و این که در مقاله‌ی دکتر شفیعی، نامی از خالقی به میان نمی‌آید، ظاهراً چنین استنباط می‌شود که ایشان مقاله‌ی دکتر خالقی مطلق را ندیده است؛ به هر حال دکتر شفیعی با نقل نظرهایی از

دکتر یاحقی، دکتر رستگار و استاد دکتر اسلامی ندوشن که خلاصه‌ی‌ی از همان نظرهایی است که قبلاً توسط مرحوم مینوی، نوشین و... مطرح شده بود، دنباله‌ی بحث خود را در مورد مطلب مورد مناقشه پی می‌گیرد که اجمال آن چنین است: با توجه به این که بُنداری در قرن هفتم ق. می‌زیسته، فهم او از شعر فردوسی بیشتر از ما بوده است و باید بپذیریم وقتی بُنداری، «سُم ستور» را به «حوافر الخیل» (ناخنهای چارپایان) ترجمه می‌کند، درست‌تر از فهم امروز کسانی است که آن را به «کنده‌ی زیر زمین» تعبیر می‌کنند؛ سپس ایشان به چند منبع تاریخی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد قدما به یادبود شکار، مناره‌هایی ساخته بودند که در نمای بیرونی آن از سُم چارپایان استفاده شده بود (که در بحث از مقاله‌ی دکتر خالقی مطرح شد) و در آخر نیز نتیجه می‌گیرد که ساخت بنا و دخمه از سُم ستور معمول بوده و احتمالاً برای قهرمان به نشانه‌ی چیرگی او در جنگ و دلیری، چنین بناهایی می‌ساخته‌اند و اصولاً این یک رسم کهن آریایی بوده و این که رستم می‌گوید: اگر دخمه را از زر بسازم، بر جای نمی‌ماند، در واقع دخالت فردوسی در ماجرا بوده تا با قرار دادن این جمله در دهان رستم، ساخت دخمه از سُم را معقول جلوه دهد (شفیعی، ۱۳۷۴: ۱۷-۳۱ با تلخیص).

دکتر کزازی نیز در شرح خود بر شاهنامه در سالیان اخیر در مورد بیت مورد بحث به طور خلاصه چنین می‌گوید: راز این بیت هنوز گشاده نشده است ... رستم نمی‌خواسته برای فرزندش دخمه‌ی از زر بسازد؛ چرا که با درگذشت رستم، یغماگران به طلاهای دخمه دستبرد می‌زده‌اند. پس برای برجای ماندن گور، دخمه‌ی بی فر و فروغ می‌سازد؛ اما رابطه‌ی ساخت دخمه با سُم ستور چیست؟ دکتر کزازی می‌افزاید دخمه را چنبرینه و گرد ساخت و از این روی به سُم مانده بود؛ گردی گور نشانه‌ی سادگی آن بوده و این که توده‌ی مردم هم گور خود را گرد می‌ساخته‌اند (کزازی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۶۷۰-۶۷۱ با تلخیص).

نتیجه‌ی بحث محققان

با جمع‌بندی نظرهای مطرح شده، به نتایج زیر می‌رسیم:

الف) رستم برای فرزندش به دلیل قداست «سُم ستور» برای آریاییان، مزاری با سُمهای بی‌شمار چارپایان شکار شده، به ویژه از نوع گور می‌سازد یا این که نمای بیرونی مزار سهراب را با این سُمها به جای طلا، تزیین می‌کند و یا در گور سهراب، کنار جسد فرزند به جای قرار دادن طلاجات و ترس از ربوده شدن آنها، «سُم اسب» (هم از جهت تقدس و نماد پهلوانی)

قرار می‌دهد و این که رستم می‌گوید اگر از زر بسازم، بر جای نمی‌ماند، سخنی است که فردوسی در دهان رستم قرار داده یا قبل از وی به متن داستان افزوده‌اند تا ساخت مزار از سُم را معقول جلوه دهند (نظر خالقی، اسلامی ندوشن، شفیع‌ی).

ب) منظور از «سُم ستور»، خانه‌ها یا آغل‌هایی است که در زیر زمین برای چارپایان می‌ساخته‌اند و رستم می‌گوید اگر دخمه را زرین بسازم، ساییده می‌شود و از بین می‌رود؛ بنابراین دخمه را از «سُم ستور» (جایگاه زیرزمینی چهارپایان) ساخت تا پا برجا بماند (نظر مینوی، نوشین، انوری و شعار).

د) رستم از ترس دستبردِ دزدان، به جای ساختِ دخمه از زر برای سهراب، دخمه‌ای دایره‌وار شبیه سُم ستور و مثل گور مردمان معمولی، ساده ساخت (نظر کزازی).

نقد نظر محققان

در مورد ساخت دخمه از تعداد بی‌شماری سُم گورِ خر یا دیگر چارپایان، باید گفت اولاً استناد به دو مورد ذکر تواریخ مبنی بر ساختِ مناره به یادبودِ شکار و کار گذاشتنِ سُم چارپایان شکار شده، در نمای بیرونی مناره، نمی‌تواند ساختِ دخمه را از سُم، توجیه کند؛ زیرا به جای استناد به ساختِ مناره در تاریخ گذشته، باید حداقل بتوانیم یک مورد ساختِ گور، مدفن یا دخمه را بدین شکل نیز در تاریخ نشان دهیم.

این که رستم در مدفن سهراب، به جای طلاجات، یک یا چند سُم مقدس قرار می‌دهد، توجیهی است که در اینجا ربطی به ظاهرِ ابیاتِ مورد بحثِ ما ندارد؛ برای همین دکتر خالقی می‌گوید احتمالاً فردوسی مضمون ابیات را به شکل کنونی تغییر داده است.

این نظر که گفته می‌شود رستم، دخمه را از طلا ساخت، چرا که دزدان به آن دستبرد می‌زدند؛ پس دخمه‌یی ساده یا گرد، شبیه شکلِ سُم بنا کرد، نیز محل مناقشه است؛ زیرا وقتی رستم می‌گوید قصد من آن است تا همانند دیگر بزرگان، دخمه‌ی سهراب را از زر بسازم اما چون به آن دستبرد می‌زنند، دخمه را مانند گورِ مردمان معمولی همچون سُم ستور، گرد و منحنی می‌سازم، این پرسش پیش می‌آید که آیا به دخمه‌ی دیگر بزرگان و سرشناسان که از زر ساخته می‌شد، دستبرد نمی‌زدند؟ بنابراین هیچ کس نمی‌بایست دخمه‌یی زرین بنا می‌کرد!^۳

وجه پذیرفتنی‌تر، نظر مجتبی مینوی و نوشین است که «سُم ستور» را جایگاه زیرزمینی

چارپایان معنا می‌کنند؛ اما هنوز مشکل باقی است؛ این که چرا رستم می‌گوید: اگر دخمه‌ی زرین بسازم، بر جای نمی‌ماند؛ پس دخمه‌یی از جنس جایگاه زیرزمینی چارپایان ساخت یا برگزید؟!

نظر نگارنده

آنچه باعث مناقشات بسیار در این مورد شده، از آنجا نشأت می‌گیرد که معمولاً شارحان شاهنامه بنا بر یک سَنَتِ قدیمی در شرح و تفسیر ابیات، اغلب، هر بیت را دور از فضای کلی شعر، به صورت مستقل در نظر گرفته، معنا می‌کنند چنین عمل می‌کنند؛ در مورد همین یک یا دو سه بیت مورد بحث:

همی گفت اگر دخمه زرین کنم،	ز مشکِ سیه گردش آگین کنم،
چو من رفته باشم، نماند به جای	و گرنه مرا خود جزاین نیست رای
یکی دخمه کردش ز سُم ستور	جهانی ز زاری همی گشت کور

(شاهنامه، ج ۲، ص ۲۴۹)

شارحان سعی کرده‌اند بدون توجه به فضای کلی داستان و ماجراهای قبل از این ابیات، آن را تفسیر کنند.

باید دقت کرد شخص سهراب اگر چه برای مخاطب و خواننده، مثل شخصیت رستم، عزیز و دوست‌داشتنی است اما در روند و فضای کلی داستان، سهراب، شخصیتی مورد علاقه یا محبوب، به ویژه برای ایرانیان نیست؛ بیایید از دید ایرانیان (ایرانیان حاضر در داستان) به سهراب بنگریم: او دشمن ایران محسوب می‌شود که از طرف افراسیاب برای حمله و به خاک و خون کشیدن ایران و درهم نوردیدن بساط پادشاهی ایران و سلطه بر ایرانیان به سرزمین ایران اعزام شده است؛ سهراب در همان ابتدای ورود به مرز ایران، هُجیر، مرزبان ایران را به اسارت گرفته و دژ مرزی را نیز تسخیر کرده است. در نامه‌یی که گزدهم پیر قبل از فرار از دژ مرزی و سپردن آن به سهراب برای کاووس می‌نویسد و از نیرومندی این دشمن نورسیده می‌گوید، کی کاووس، شاه ایران، آنچنان می‌هراسد که از همان ابتدا به دنبال رستم می‌فرستد. در حمله‌یی که سهراب به لشکر ایران می‌کند، هیچ کدام از پهلوانان بزرگ ایران، تاب مقاومت در برابر او را ندارند تا جایی که سهراب در مقابل لشکر ایران، و در خاک ایران، بی‌پروا و فارغ‌البال به کاووس و ایرانیان توهین می‌کند:

از آن پس خروشید سهراب گُرد
چنین گفت با شاهِ آزادمرد
چرا کرده‌ای نام، کاووس کی؟
تنت را براین نیزه بریان کنم
یکی سخت سوگند خوردم به بزم
کز ایران نمانم یکی نیزه‌دار
که داری از ایرانیان تیزچنگ؟
همی گفت و می‌بود جوشان بسی

همی شاه کاووس را برشمرد!
که چون است کارت به دشتِ نبرد؟!
که در جنگ نه تاو داری نه پی؟!
ستاره بدین کار گریان کنم
بدان شب کجا کشته شد زندرزم،
کنم زنده کاووس کی را به دار!!!
که پیش من آید به هنگام جنگ؟!
از ایران ندادند پاسخ کسی!
(شاهنامه، ج ۲، ص ۲۲۰-۲۲۱)

بعد از این سخنان و ترس و واهمه‌ی پهلوانانِ بزرگ، سهراب تا جایی پیش می‌رود که در مقابل چشم سپاه و پهلوانانِ ایران، خود را به کنار سراپرده‌ی شاه ایران می‌رساند و کم مانده تا کاووس را به قتل برساند! در این میان توجه کنید که پهلوانانِ ایران تا چه اندازه احساس تحقیرشدگی و درماندگی می‌کنند:

(سهراب) خروشان بیامد به پرده‌سرای (کاووس) به نیزه درآورد بالا ز جای
خم آورد زان پس سنان کرد سیخ
سراپرده یک بهره آمد ز پای
رمید آن دلاور سپاه دلیز (ایرانیان)
غمی گشت کاووس و آواز داد:
یکی نزد رستم برد آگهی
ندارم سواری ورا هم‌نبرد

بزد نیزه برکنند هفتاد میخ
ز هر سو برآمد دمِ کَرَنای
به کردار گوران ز چنگال شیر
کز این نامدارانِ فرخ‌نژاد،
کز این تُرک شد مغزِ گردان تهی
از ایران نیارد کس این کار کرد
(شاهنامه، ج ۲، ص ۲۲۱)

در اولین نبرد میان رستم و سهراب، وقتی هیچ کدام از آنان بر دیگری غلبه نمی‌یابد، سهراب به سپاه ایران می‌تازد و بسیاری از ایرانیان را به قتل می‌رساند:

عنان را بیچید سهراب گُرد
بزد خویشتن را به ایران سپاه
دلِ رستم اندیشه‌یی کرد بد
میان سپه (ایران) دید سهراب را
سر نیزه پر خون و خفتان و دست

به ایرانیان بر، یکی حمله برد
ز گرزش بسی نامور شد تباه
که کاووس را بی‌گمان بد رسد...
زمین لعل کرده به خوناب را
تو گفتی ز نخچیر گشته‌ست مست
(شاهنامه، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۲۶)

بنا بر آنچه آمد، از نگاه کاووس شاه، پهلوانان و سپاه ایران، سهراب دشمنی است که به ایران حمله کرده و بسیاری را نیز به قتل رسانده و اگر دستش می‌رسید، پادشاه ایران را نیز می‌کشت؛ از همین روست که بعد از خنجر خوردن سهراب و تقاضای رستم از کاووس برای نوشدارو، کاووس نمی‌تواند به خاطر سهراب با رستم همدردی کند و در پاسخ تقاضای رستم به گودرز می‌گوید:

بدو گفت کاووس کز انجمن	اگر زنده ماند چنان پیلتن،
شود پشتِ رستم بنیروترا	هلاک آورد بی‌گمانی مرا...
کجا گنجد او در جهان فراخ؟	بدان فرّ و آن بُرز و آن یال و شاخ
شنیدی که او گفت کاووس کیست؟	گر او شهریار است پس توس کیست؟
کجا باشد او پیشِ تخته پپای؟	کجا راند او پیش، فرّ همای؟

(شاهنامه، ج ۲، ص ۲۴۲)

در واقع کاووس، درست می‌گوید که سهراب مرا زنده نخواهد گذاشت؛ زیرا سهراب قبل از حمله به ایران همین قصد را داشت که به مادر گفته بود: من به ایران حمله می‌کنم، پدر را می‌یابم و به کمک پدر (اگر چه رستم با او موافقت نمی‌کرد) پادشاهی ایران را تصاحب می‌کنم؛ سپس به توران می‌تازیم و افراسیاب را نیز از تخت به زیر می‌کشیم و هر دو بر دو کشور حکم می‌رانیم:

کنون من ز ترکان جنگاوران،	فراز آورم لشکری بی‌کران،
برانگیزم از گاه، کاووس را	از ایران بپرم پیِ توس را
به رستم دهم تخت و گرز و کلاه	نشانش بر گاه کاووس شاه
از ایران به توران شوم جنگجوی	ابا شاه روی اندرآرم به روی
بگیرم سرِ تختِ افراسیاب	سرِ نیزه بگذارم از آفتاب
چو رستم پدر باشد و من پسر،	نباید به گیتی کسی تاجورا!

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۷۹)

بنابراین اگرچه سهراب، برای رستم، عزیز است اما دقت کنیم که شاه و سپاه ایران، چشم دیدن او را ندارند؛ حتی سهراب در توران نیز جایگاهی نخواهد داشت؛ از همین روست که رستم می‌داند اگر بخواهد برای سهراب دخمه‌یی زرین (نشان دار و مشخص) بسازد «همی گفت اگر دخمه زرین کنم / ز مُشکِ سیه گردش آگین کنم»، همین که از آنجا دور شود، ایرانیان، به گور سهراب (دشمن ایران) حمله و آن را نابود می‌کنند «چو من رفته باشم نماند

به جای / و گرنه مرا خود جز این نیست رای»؛ از این رو برای فرزند، دخمه‌یی از «سُم ستور» (= زاغه و کنده‌ی زیرزمینی) برمی‌گزیند یا می‌سازد تا بتواند بعد از دفن سهراب، روی آن را بپوشاند و گور را برای همیشه گم کند؛ تا این گور از تخریب و دستبرد در امان بماند. توجه داشته باشید که بر خلاف نظر محققانی که می‌گویند معنایی که ما امروزه برای «سُم ستور» به عنوان آغل یا جایگاه زیرزمینی تعبیر می‌کنیم، غلط است و معنایی که مردم عصر فردوسی یا بنداری از «سُم» می‌فهمیده‌اند، صرفاً همان «ناخن چارپایان» است.^۵ نمی‌تواند درست باشد، چرا که خود فردوسی در شاهنامه یک بار دیگر واژه‌ی «سُم» را به صورت کاملاً قطعی و مشخص در معنای جایگاه زیرزمینی مورد استفاده‌ی کشاورزان و چوپانان به کار برده؛ آنجا که در داستان «پادشاهی بهرام گور» می‌گوید:

ز گاوآن و رَز و ز گاوآن شِیر ز پشم و ز روغن ز کشک و پنیر،
همه دشت و کوه و بیابان، کُنام کس او را به گیتی ندانست نام
بیابان سراسر همه کَنده «سُم» همان روغن گاو در «سُم» به خُم
(شاهنامه، ج ۷، ص ۳۶۳-۳۶۴)^۶

واژه‌ی «سُم» در اینجا به معنای مکانی کنده شده یا زاغه مانند در زیر زمین، ساختی است از واژگان «سُمب، سُنَب» به معنای سوراخ، چنان که در سُنَبیدن (سوراخ کردن) و «سوراخ سُنَبه یا سُمبه» نیز دیده می‌شود؛ همچنان که واژه‌ی «خُم» نیز ساختی است از خُمب و خُنَب.^۷

از همین رو، رستم بعد از دفن سهراب در زاغه‌یی زیر زمینی، گور وی را می‌پوشاند و به اصطلاح گورش را گم می‌کند و برای همیشه او را وداع می‌کند؛ گریستن بزار اطرافیان نیز از همین جهت است:

یکی دخمه کردش ز سُم ستور جهانی ز زاری همی گشت کور
(شاهنامه، ج ۲، ص ۲۴۹)

چنان که می‌دانیم پنهان کردن گور عزیزان از چشم دشمنان (یا همان گم کردن گور) در تاریخ سابقه دارد؛ هم از آن جهت که دیگر رستم، حتی خود نیز گور سهراب را نخواهد شناخت و دیگر هیچگاه نخواهد توانست بر مزار سهراب حاضر شود است که فردوسی دقیقاً بعد از این بیت به نوعی همدلانه با رستم می‌گوید:

چنین گفت بهرام نیکوسخن که با مردگان آشنایی مکن
(شاهنامه، ج ۲، ص ۲۴۹)

بدین معنا که رستم خود می‌داند که دیگر نباید سراغی از گورِ فرزند بگیرد یا دیگر امیدِ آن نداشته باشد که گاهی بر مزارِ وی حاضر شود و یادی از سهراب کند و یادبودی بر مزارِ وی بنهد.

نتیجه

محققان درباره‌ی بیت مورد بحث بدون توجه به فضای کلی داستان، سعی کرده‌اند تا به هر حال معنایی برای آن وضع کنند حال آن که با توجه به ساختار و فضای داستان، سهراب از نگاه لشکریان و شاهِ ایران به عنوان دشمن ایرانیان (نه به عنوان فرزندِ رستم که برای مخاطب و خواننده، عزیز است)، به سرزمین ایران حمله کرده و حال که شکست خورده، کاووس از دادنِ نوشدارو به این دشمن (اگر چه فرزندِ رستم باشد)، خودداری می‌کند؛ دیگر این که به احتمال قوی بعد از به خاک سپردن او توسط رستم و تزئینِ مزارِ او، ایرانیان به گورِ این دشمن که بسیاری از سپاهیان ایران را کشته است، حمله و آن را نابود خواهند کرد؛ در نتیجه رستم با آگاهی از این مطلب، دخمه‌یی از سُم ستور (جایگاهِ کنده‌ی زیرزمینیِ مورد استفاده‌ی چارپایان و کشاورزان و چوپانان که فردوسی در داستان «پادشاهی بهرام گور» نیز «سُم» را یک بارِ دیگر در همین معنای کنده‌ی زیرزمینی به کار برده) برای سهراب برمی‌گزیند؛ سهراب را در آنجا دفن می‌کند تا بتواند روی آن را بپوشاند و گور او را برای همیشه گم و از انظارِ دشمنانِ سهراب پنهان کند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- تمامی شواهدِ ابیاتِ شاهنامه از شاهنامه‌ی چاپ مسکو است با این نشانی: فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، تصحیح ی. برتلس و دیگران، ۹ ج، انتشارات آکادمی علوم اتحاد شوروی، مسکو ۱۹۶۶.
- ۲- البته همان طور که در ابتدای مقاله آمد، مینوی در باره‌ی این بیت سخن گفته؛ ظاهراً این سوء تفاهم به این علت حاصل شده که مینوی در باره‌ی این بیت، به جای سخن گفتن در قسمتِ توضیحات، در همان متنِ داستان، در پاورقی، راجع به این بیت، نوشته است.
- ۳- شاید با توجه به چنین تعبیری از بیت مورد بحث بوده است که بعدها در برخی از کتب، مثل «زهدنامه‌ی علایی» تألیف شهردان بن ابی‌الخیر از بخیل بودنِ رستم سخن رفته و

این که او هیچگاه زر به دست نمی‌گرفت! از این جهت که توجیه رستم را دلیلی بی‌وجه دانسته‌اند تا بدین بهانه برای سهراب دخمه ی زرین نسازد(ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۴۰، قس: خالقی، ۱۳۵۶: ۴۶۵).

۴- سنت معنا کردن هر بیت به صورت مجزا و بدون در نظر گرفتن فضای کلی داستان و شعر یا بدون توجه به ارتباط عناصر اثر، متأسفانه عادت مألوف برای برخی شارحان شده که مصداق آن را بویژه در شروح حافظ، به راحتی مشاهده می‌کنیم.

۵- رک: شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴: ۱۸.

۶- قس: مینوی، ۱۳۶۹: ۶۶.

۷- در همین مورد ارتباط «حوافر الخیل» نیز که ترجمه ی بنداری از ترکیب «سم ستور» است، با واژگان «خفر کردن» و «خُفره» نیز بی‌مناسبت نیست(نیز قس: مقاله ی خالقی ۴۷۰).

منابع:

- ۱- ابی‌الخیر، شهردان (۱۳۶۲). *نزهت‌نامه ی علایی*، به کوشش فرهنگ جهان‌پور، تهران: مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲- خالقی مطلق، جلال (۱۳۵۶). «یکی دخمه کردش ز سم ستور»، *مجله ی دانشکده ی علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ش ۱۲۴، صص ۴۶۲-۴۷۰.
- ۳- شعار، جعفر و انوری، حسن (۱۳۶۳). *غمنامه ی رستم و سهراب*، چاپ اول، تهران: نشر ناشر.
- ۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۴). «یکی دخمه کردش ز سم ستور»، *کلک*، ش ۶۸-۷۰، صص ۱۷-۳۱.
- ۵- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۶م). *شاهنامه*، تصحیح ی. برتلس و دیگران، ۹ ج، مسکو: انتشارات آکادمی علوم اتحاد شوروی.
- ۶- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۱). *نامه ی باستان*، ج ۲، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- ۷- مینوی، مجتبی (۱۳۶۹). *داستان رستم و سهراب*، به کوشش مهدی قریب و مهدی مداینی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۸- نوشین، عبدالحسین (۱۳۶۹). *فرهنگ شاهنامه ی فردوسی (واژه‌نامک)*، چاپ سوم، تهران: انتشارات دنیا